

بررسی

تاریخ ذهن محافظه‌کار

● کتاب «ذهن ارتجاعی» کاوشی دقیق و نوآورانه است در مفهومی که گاه‌به‌گاه هنگام درگرفتن وخیم‌ترین بحران‌ها با قوت هرجه بیشتر سر برمی‌آورد؛ مفهوم محافظه‌کاری، کوری رابین، نویسنده کتاب، نشان می‌دهد که محافظه‌کاری در هسته اصلی خود واکنشی تند و کوبنده است در برابر چالش‌های دموکراتیک و ترقی‌خواهانه، در برابر به‌خطرافتادن سلسله‌مراتب ثروت و قدرت و منزلت اجتماعی. محافظه‌کاری، در اصل، واکنش جهان کهن امتیازها و مالکیت‌ها و برتری‌های طبقاتی، جنسی، قومی و نژادی است در برابر جهان نوین برابری‌خواهی و گسترش بی‌حدومرز سازوکارها و نهادهای دموکراتیک، حتی به بهای برهم‌خوردن بنیادی وضع موجود امور. این کتاب که سال گذشته با ترجمه شهریار خواجهان (انتشارات ققنوس) منتشر شده بود امسال نیز با ترجمه اکبر معصوم‌بیگی (نشر نگاه) به بازار آمده است.

کوری رابین، متولد ۱۹۶۷، روزنامه‌نگار، مقاله‌نویس و نظریه‌پرداز و استاد علوم سیاسی است که همه توجه و همت پژوهشگرانه خود را مصرف شکل‌های معاصر و تازه محافظه‌کاری و نومحافظه‌کاری و نیز دشواری‌های چپ‌های نو و لیبرال‌ها در پرداختن به برتری‌جویی‌های آمریکا پس از پایان جنگ سرد کرده است. دامنه پژوهش رابین از مفهوم محافظه‌کاری گستره‌ای فراخ‌دامن از شخصیت‌ها و جنبش‌ها را دربر می‌گیرد؛ از آدموند برک و تامس هابز تا آین رند و سارا پیلن و بسیاری از مشاهیر و نظریه‌پردازان نومحافظه‌کار دو سه دهه اخیر. او در «ذهن ارتجاعی» این ایده اصلی را مطرح می‌کند که محافظه‌کاری در اساس راه و روشی سیاسی در واکنش به جنبش‌های چپ و رادیکال بوده است. کتاب به دو بخش تقسیم می‌شود. بخش اول با شرحی کلی درباره هسته ضدانقلابی سیاست‌های محافظه‌کارانه، از انقلاب فرانسه تا امروز، آغاز می‌کند. این فصل کمتر بر اهداف و مقاصد ضدانقلاب و بیشتر بر تحركات و مانورهای آن تمرکز دارد. در ادامه کتاب درباره راست‌نوین و محافظه‌کاران پس از جنگ سرد بحث می‌شود. بخش دوم به موضوع خشونت در محافظه‌کاری می‌پردازد. هر چند این بخش با مرور وقایع جنگ سرد در آمریکای لاتین آغاز می‌شود و با درنگی کلی‌تر درباره چگونگی رویکرد راست به خشونت از زمان برگ به جمع‌بندی می‌رسد، بیشتر بحث‌های این بخش از ابتدای قرن بیست‌ویکم، ۱۱ سپتامبر، جنگ با ترور و جنگ در عراق گرفته شده است. این رویدادهای سه سرجچه‌ای که در میان محافظه‌کاران برانگیخته‌اند، نویسنده را به این نتیجه می‌رساند که شیفتگی به خشونت در راست امروز نه نوعی انحراف بلکه سازنده خود این سنت است. در بخشی از یادداشت مترجم بر این‌کتاب می‌خوانیم: «محافظه‌کاری جامعه را چون چیزی می‌انگارده که می‌تالده و دامن می‌گسترده، اما محافظه‌کاران ترجیح می‌دهند که شاخ‌وبرگ‌ها را هرس کنند اما هرگز دست به ترکیب ریشه‌ها نزنند. از این‌جاست که رادیکال‌ها در برابر محافظه‌کاران بر این باورند که هیچ تغییری مگر دگرگونی بنیادی انقلابی جامعه و انسان نمی‌تواند در برانداختن جامعه عمیقاً ناعادلانه به‌کار آید. بدین‌گونه، محافظه‌کاران‌اند که با هرگونه دگرگونی ریشه‌ای جامعه به ستیزه برمی‌خیزند. با این تفصیل، جهان مدرن با سه شق اساسی روبرو‌هست که محافظه‌کاری تنها یکی از آنهاست و شاید بتواند این مدعا را داشته باشد که در دوره‌های در تاریخ سنت سیاسی اروپا مرکزیت داشته است. یکی دیگر از این شق‌ها لیبرالیزم است که با تعهدش به آزادی و ارزش‌های رفرمیستی شناخته می‌شود و دیگری سوسیالیسم قانونی (و عمدتاً سوسیال‌دموکراسی) که دغغه خاطر بنیادین‌اش درخصوص مردم فردوست موجب می‌شود که همه مسائل سیاسی را تابع به‌تحقق‌رسیدن جامعه‌ای واقعی‌تر و عادلانه‌تر قرار دهد. به یک اعتبار، سیاست مدرن عمدتاً عبارت بوده است از کشاکش و تفت‌وشنود میان این سه گرایش و سه جنبش». هدف کتاب بررسی تاریخ‌اندیشه و سیاست‌ورزی محافظه‌کارانه از زمان تولد آن در انقلاب فرانسه تا امروز است و برای نیل به این هدف، رابین چهره‌های سیاسی، ادبی، هنری و حقوقی حامل اندیشه محافظه‌کاری و ذهن ارتجاعی را به نقد می‌کشد و به فیلسوفان، دولتمردان، برده‌داران، قلم‌به‌مزه‌ها، کاتولیک‌ها، فاشیست‌ها، اوانجلیک‌ها، تجار، نژادپرستان، سزودوران و دیگر حامیان اندیشه ارتجاعی می‌پردازد. همچنین با بررسی تاریخی اقدامات مختلف دو حزب اصلی آمریکا به همخوانی اندیشه محافظه‌کاری با سرمایه‌داری بی‌قیدوبند و میل به گسترش امپراتوری در عصر کنونی می‌پردازد.

ادامه در صفحه ۹

ذهن ارتجاعی

کوری رابین
ترجمه: اکبر معصوم‌بیگی
ناشر: نگاه
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۴۰۰۰ تومان

اندیشه

سرمایه‌داری مساوی با «نظام بازار» نیست

ریچارد ولف، ترجمه فرید دبیر مقدم



برای آنکه بتوانیم در این مجادله مهم پیشرفت و شفافیت داشته باشیم، باید از خط «سرمایه‌داری» با بازار بپرهیزیم. این اتفاق اغلب اوقات و در همه طرف‌های درگیر روی می‌دهد.بازار شیوه‌ای برای توزیع منابع، محصولات، کالاها و خدمات است. در مقابل این مبادله است که بازار را تعریف می‌کند: فروشنده و خریدار با نستی که مشترکا بر سرش به توافق رسیده‌اند، جنسی را مبادله می‌کنند؛ مبادله‌ای که می‌تواند به مبادجی پول باشد یا می‌تواند نباشد. وقتی می‌گوییم یک بازار وجود دارد، یعنی این نوع نظام مبادله است که توزیع را انجام می‌دهد. وقتی می‌گوییم یک بازار وجود دارد، این‌گفته هیچ چیزی در مورد چگونگی تولیدیا چگونگی تبدیل منابع به محصولات را روشن نمی‌کند. از آن طرف، سرمایه‌داری توصیفی است از چگونگی ساماندهی تولید کالاها و خدمات و چگونگی ارتباط شرکت‌کنندگان با یکدیگر در فرایند تولید. بنابراین

خط «سرمایه‌داری» با «نظام بازار» این واقعیت را از قلم می‌اندازد که بازارها می‌توانند در ارتباط با نظام‌های مختلف تولید وجود داشته باشند.می‌توانیم این موضوع را به نحو دیگری بیان کنیم. بازارها سازوکارهای توزیع در جامعه‌ای با نظام‌های تولید بسیار متفاوت بودند. برای مثال،

اقتصادهای مبتنی بر برده‌داری به نظام

تولیدی می‌انجامیدند که اربابان و بردگان را شامل می‌شد و در آن «ورودی‌ها» و «خروجی‌ها» – از جمله بردگان – اغلب در بازارها خرید و فروش می‌شدند. در این صورت می‌توانسیم از بازارهای بردگان سخن بگوییم؛ یعنی هنگامی که نظام تولید مبتنی بر برده‌داری در کنار نظام توزیع بازار وجود داشت. مثال دیگری بزیم: نیول‌های ارضی فتودالی نظام‌های تولیدی بودند که



لرهدا و سرف‌ها را در کنار هم می‌نشاندد. از آنجا که سرف‌ها برده نبودند، بازاری نیز برای خرید و فروش سرف‌ها وجود نداشت و آنها از طریق نظام‌های غیربازاری دیگر توزیع می‌شدند. بااین‌حال، ورودی‌ها و خروجی‌های این نظام تولید می‌توانست از طریق بازار توزیع شود و در فتودالیسم اروپایی اغلب از طریق مبادلات بازاری توزیع می‌شدند. نظام‌های تولید سرمایه‌دارانه که حول رابطه کارفرما و کارگر (به‌جای رابطه ارباب و برده یا لرد و سرف) سامان می‌یابند نیز می‌توانند به‌همین‌ترتیب در کنار نظام‌های توزیع بازار وجود داشته باشند. در نظام سرمایه‌داری ورودی‌ها، نیروی کار (یعنی توانایی انجام کار) و خروجی‌ها همگی اغلب از طریق مبادلات بازاری توزیع می‌شوند.بنابراین اطلاق لفظ «نظام بازار» به سرمایه‌داری گمراه‌کننده است.

ویژگی‌های هر نظام توزیع بازار بر حسب نظام‌های متفاوت تولید و استثمار که در کنارشان هستند با یکدیگر تفاوت دارند. بازارهای سرمایه‌دارانه با بازارهای بردگان متفاوت است و هر دو با بازارهای فتودال تفاوت دارند، اما همگی‌شان باارزند. به علاوه، بازارها معمولاً در کنار دموستگاه‌های دولت وجود دارند و با آنها در تعاملات دولت همراه است؛ از تنظیم و نظارت سفت‌وسخت مبادلات گرفته تا تجارت «آزاد» یا بازارهایی که در آنها تنظیم و نظارت حداقلی وجود دارد یا اصلاً حضور ندارد. آپاراتوس دولت همچنین می‌تواند بساط نظام بازار را برچیند و آن را با یک نظام توزیع بدیل جایگزین کند.اما با برچیده‌شدن بساط بازار بساط سرمایه‌داری برچیده نمی‌شود. اگر ساختار بنگاه‌های تولیدی همچنان حول رابطه کارفرما و کارگر

گسترش دموکراسی: خویش‌فرمایی کارگران

جواد لگزیان

دولت منتفع می‌شوند منبع اصلی تامین مالی احزاب سیاسی، نامزدها و مسئولان ایالات متحد هم هستند. در نتیجه، مسئولان نیز این نمونه کلاسیک برنامه «اقتصادشناسی فروپاش» را طراحی و اجرا می‌کنند. در فرضیه «اقتصادشناسی فروپاش»، فرض بر این است که چنانچه کمک عمده و مستقیم دولت بر بنگاه‌ها و ثروتمندان «فرو بیازد»، به‌تبع آن، برای توده‌های مردم نیز بهبودی به بار می‌آورد. اما به دلایلی که درکش دشوار نیست، برنامه «اقتصادشناسی فروپاش» از این مدعا را برنیاورده است. در دنیای واقعی ثروتی که سیاست اقتصادی دولت در قشر بالای جامعه انباشته است بر توده‌های مردم «فرو» نمی‌بارد». درعوض، هیئت‌های مدیره بنگاه‌ها همچنان نفع شخصی خود را در این بیند که از محل جوهی که برای بهبود وضع اقتصاد به دست آمده سپرده شده سعی به مردم نرسد. از همین روست که جامعه شاهد نرخ بالای بی‌کاری، تعداد سهمکین خانه‌های مصادره‌شده، سیر نزولی دستمزد واقعی و مزایای شغلی، و دردسترس نبودن اعتبارات برای وادام‌های شخصی است. نتایج حاصله ایستایی در مصرف (و، در نتیجه، ایستایی در سرمایه‌گذاری) و، به تبع آن، تضعیف بهبود وضع بنگاه‌ها و بازار سهام و زرف‌ترشدن بحران جهانی سرمایه‌دارانه بوده است. اما درمان این «عارضه سرمایه‌داری» و فرونیاریدن ابر ثروت بر انبوه بی‌نویان چیست؟ پاسخ ولف نوسازماندهی محیط کار است آن هم با محوریت «بنگاه‌های خویش‌فرمایی» که کارگران را در جایگاه ضبط‌کننده و توزیع‌کننده مازادی که خود تولید می‌کنند قرار می‌دهد. بنابراین دولت نیز با کسب درآمد مالیاتی از محل مازاد «بنگاه‌های خویش‌فرمایی‌س کارگران» از کارگزارزای طبقه سرمایه‌دار فاصله خواهد گرفت و بسر کارگران خویش‌فرما تکیه خواهد کرد. ولف توضیح می‌دهد که با محوریت «بنگاه‌های خویش‌فرمایی» در شرکت‌ها، یعنی شکل غالب بنگاه‌های مدرن سرمایه‌دارانه، هیئت‌مدیره‌های معمولاً کوچکی منتخب تعداد اندکی از سهام‌داران عمده، مازاد تولیدی کارکنان را دیگر ضبط و توزیع نخواهند کرد. بلکه، کارگران تولیدکننده مازاد، خودشان تصمیمات پایه‌ای را درباره تولید و توزیع مازاد خواهند گرفت و مشترکا و به‌نحو

دموکراسی در محیط کار: درمان نظام سرمایه‌داری

ریچارد ولف
ترجمه: مهرداد (خلیل) شهابی و میرمحمود نبوی
ناشر: اختران
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۱۹۵۰۰ تومان

سامان یابد. این بنگاه‌ها چه با نظام بازار چه بدون آن همچنان سرمایه‌دارانه خواهند بود. جایگزینی بازارها از سوی دولت با نوعی نظام اجرایی (مثلاً دستوری) توزیع هیچ نکته‌ای در مورد نظام تولید را روشن نمی‌کند. منابع و محصولات یک نظام تولید سرمایه‌دارانه می‌تواند از طریق بازارهای کم‌وییش تحت نظارت دولت یا از طریق نظام‌های توزیع غیربازاری توزیع شود. این امر در مورد منابع و محصولات نظام‌های تولید فتودالی و مبتنی بر برده‌داری نیز مصداقی دارد.

چرا تمایز قائل‌شدن میان بازار (یا دیگر نظام‌های توزیع) و نظام‌های تولید از اهمیت برخوردار است؟ پاسخ این سوال از این شناخت حاصل می‌شود که اکثر نظام‌های اقتصادی یک یا چند نظام تولید را با یک یا چند نظام توزیع ترکیب می‌کنند. مدت‌های مدیدی ناظران این ترکیب‌ها – هم ستایشگران آن و هم منتقدانش – این دو نظام ترکیب‌شده را با یکدیگر خلط می‌کردند؛ چنان‌که انکار یکنی‌د. در واقع تعریف سرمایه‌داری به عنوان نظام «بازار» یا نظام «بازار آزاد» دقیقاً همین خلط میحت است. کارل مارکس تلاش بسیاری کرد تا میان نقد مبادله بازاری و نقد خودش بر تولید سرمایه‌دارانه تمایز قائل شود. به باور مارکس مشکلات عمده اجتماعی زمانه او – نابرابری، بی‌ثباتی ادواری و غیره – بیشتر از نظام تولید سرمایه‌دارانه نشئت می‌گرفتند تا از نظام بازار. مارکس منتقد هر دو نظام بود. اما این دو نقد را به دلیل شفافیت تحلیلی و استراتژی انقلابی جدا از هم نگه می‌داشت.رفرمیست‌ها از همان مراحل اولیه سرمایه‌داری در پی آن بودند تا از زهر آن به واسطه مداخله دولت در بازارها بکاهند. از میان سازوکارهایی که اتخاذ کردند می‌توان تعیین حداقل دستمزد، تعیین حداکثر نرخ بهره و مالیات‌بندی تصاعدی را نام برد. به‌طور کلی، واکنش رفرمیست‌ها به توزیع ثروت سودمحور سرمایه‌داری بازتوزیع آن ثروت از سوی دولت بر اساس معیارهای غیرسرمایه‌دارانه (غیرانتفاعی) بود. رویکرد انتقادی تندتری به بازارها آنها را با سازوکارهای دیگر توزیع منابع و محصولات جایگزین کرد، سازوکارهایی همچون نهادهای دولتی متمرکز یا غیرمتمرکز مسئول توزیع، نهادهای خصوصی با مسئولیتی مشابه و غیره. با این حال، اگر نظام تولید همچنان کارفرماها و کارگران را کنار هم نبشاند، تمامی نظام‌های مختلف توزیع که در بالا ذکرشان رفت – بازار «آزاد»، بازار تحت نظارت و غیربازار (non-market) – در کنار یک نظام تولید سرمایه‌دارانه وجود دارند و با آن در تعامل‌اند.

تا آنجا که معضلات سرمایه‌داری – اعم از نابرابری، چرخه‌ها و بحران‌های بی‌ثباتی و غیره – تا حدی ریشه در مناسبات تولید آن دارند، اصلاحاتی که تنها و تنها معطوف به تنظیم و نظارت یا جایگزینی بازارها هستند در حل این مشکلات توفیق نخواهند یافت. برای نمونه، سیاست‌های پولی کینزی (متمرکز بر افزایش یا کاهش حجم پول در گردش و به همین نسبت نرخ‌های بهره) کاری به رابطه کارفرما و کارگر ندارد، حال هر چقدر هر یک که شکل‌های مختلف این نوع سیاست‌ها ثروت را بازتوزیع کند، بازارها را تنظیم کند یا بازارها را با تصمیم‌های سرمایه‌گذاری از سوی دولت جایگزین کند، به همین ترتیب، سیاست‌های مالی کینزی (افزایش یا کاهش مالیات‌ها و مخارج حکومت) به رابطه کارفرما و کارگر نمی‌پردازد. **ادامه در صفحه ۹**

دولت منتفع می‌شوند منبع اصلی تامین مالی احزاب سیاسی، نامزدها و مسئولان ایالات متحد هم هستند

دموکراتیک هیئت‌مدیره خودشان خواهند شد. هیئت‌های مدیره منتخب شمار اندک سهام‌داران عمده دیگر فرمان صادر نخواهند کرد که بنگاه‌ها چه چیز را، چگونه، و در کجا تولید کنند. بلکه، تمام کارگران بنگاه – یعنی همه آنهاپی که محصولات را مستقیماً تولید می‌کنند و کسانی نیز که برای تولید، خدمات پشتیبانی فراهم می‌آورند – مشترکا مدیران خواهند شد که تصمیم می‌گیرند چه تولید شود، کجا تولید شود، چگونه تولید شود، و مازادهای ضبط‌شده چگونه توزیع شود. به‌این‌ترتیب، بنگاه‌های سرمایه‌دارانه به «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» تبدیل می‌شوند. به نظر ولف، این‌گونه نوسازماندهی محیط کار، همراه با نهادینه‌کردن تصمیم‌گیری‌های مشترک و دموکراتیک در محیط کار و جوامع پیرامونی آنها، عملاً به نظام سرمایه‌داری پایان خواهد داد و در پی گذارهای پیشین از نظام‌های تولیدی برده‌داری و ارباب – رعیتی، نقطه عطف دیگری در تاریخ بشر به شمار خواهد آمد. ناپدیدشدن ارباب – برده و مالک – رعیت حالا با ناپدیدشدن دوگانه سرمایه‌دار – کارگر تکرار می‌شود. این‌گونه مقولات متضاد، دیگر، در روابط تولید جای نخواهند داشت، بلکه کارگران به صورت جمعی رؤسای خودشان خواهند بود. دو مقوله «کارفرما» و «کارگر/ کارمند» در محیط آحاد افراد ادغام خواهند شد. درعین‌حال، این شیوه نوسازماندهی محیط کار از تلاش‌های تاریخی سده بیستم برای گذار از سرمایه‌داری متفاوت خواهد بود. برخلاف اشکال سنتی و دولتی سوسیالیسم و کمونیسم، دیگر فقط قلم کردن دارایی‌های مولد و نشاندن برنامه‌ریزی مرکزی به جای بازارها کفایت نخواهد کرد. عنصر تعیین‌کننده و – بنابراین دگرگون‌کننده – اضافی، نوسازماندهی تمامی بنگاه‌های کارگاهی به منظور حذف استثمار است. با برپایی «بنگاه‌های خویش‌فرمایی»، کارگران به‌گونه‌ای ساختاری در جایگاه ضبط‌کنندگان و توزیع‌کنندگان هرگونه مازادی که خود تولید می‌کنند قرار می‌گیرند. بنابراین، دولت برای درآمد‌ها، عملیات، و حتی صرف وجودش، به دریافت بخش‌هایی از مازاد توزیعی خود کارگران خویش‌فرما وابسته می‌شود. به‌این‌ترتیب، بر شکاف بین دولت‌ها و مردم که در سوسیالیسم و کمونیسم سده گذشته جا خوش کرد بود می‌توان به‌گونه‌ای ساختاری غلبه کرد. مبنای مادی تحلیل‌رفتن نهایی نهاد دولت که مورد انتظار بسیاری از مارکسیست‌هاست را این‌گونه می‌توان بنیاد نهاد. نوسازماندهی تولید به‌نحوی که کارکنان در محل کارشان جمعا خویش‌فرما شوند در نگاه ولف جامعه را ویرای هم نظام سرمایه‌داری و هم سوسیالیسم و کمونیسم واقعا موجود سده گذشته می‌برد.

ادامه در صفحه ۹

بررسی

تصویری از ذهنیت نقاد نویسنده به خوانندگان

مهدی زارع

● علی پایا متخصص فلسفه علم و نویسنده‌ای است که در دهه‌های اخیر مقالات و کتاب‌های مختلفی در حوزه «علم، فناوری، جامعه» منتشر کرده است. در آخرین اثر منتشره خود به فارسی با عنوان «گره‌گشایی به شیوه فیلسوفان و مهندسان»، مجموعه‌ای از مقالات قبلی خود را به صورت کتابی با ویراستی جدید منتشر کرده که به دغغه‌هایش در حوزه سیاست‌گذاری علم می‌پردازد. پایا از کسانی است که تحصیل را از مهندسی برق در دانشگاه صنعتی شریف در سال‌های قبل از انقلاب آغاز کرده و سپس در فلسفه و به‌ویژه فلسفه علم تحصیل و سپس تدریس و پژوهش کرده است. در این کتاب نویسنده در بخش اول از روحیه نقادانه علمی آغاز می‌کند و در بخش دوم به‌ترتیب به ارزیابی فلسفی سیاست‌گذاری علمی، چهارمین موج توسعه علمی فناوریانه، جایگاه مهندس در دنیای مدرن، رابطه بین مهندسی و علوم انسانی و اجتماعی و در نهایت به ارزیابی نقادانه امکان‌پذیری تکنولوژی دینی می‌پردازد. در سومین بخش کتاب جامع‌اندازی الگوی اسلامی – ایرانی و نقشه علم‌علمی کشور نقد شده است. عنوان‌های فوق نشان می‌دهد تلاش شده مقالاتی در این کتاب گردآوری شوند که در آنها منتخبی از آثار پایا که به فلسفه علم و سیاست‌گذاری علم می‌پردازد، تصویری از ذهنیت نقاد نویسنده را به خوانندگان عرضه کند. بر اساس آنچه پایا می‌اندیشد و در همین کتاب نیز در گفت‌وگویی مکتوب در بخش اول کتاب بر آن تأکید شده، علم جدید و معرفت (شناخت) تنها از رهگذر نقادی رشد می‌کند. معرفت‌شناسی‌های مختلف با رهیافت‌های پدیدارشناسانه هوسرلی، پوزیتیویستی، هرمنیوتیستی و ابزارگرایی، فاقد عنصر مهم نظری شناخت یعنی «صدق تطبیقی» هستند و به همین دلیل نگاه نقادانه هر یک از رهیافت‌های معرفت‌شناسانه فوق را با فقدان صدق تطابقی ناقص می‌داند. از آنجا که راه دسترسی عینی (قابل دسترس در حوزه عمومی) به واقعیت از رهگذر برساختن گمانه‌ها امکان‌پذیر است، معرفت‌شناسی‌های مختلف به جالش کشیده می‌شود. هم‌زمان نویسنده بر این نظر است که علم مدرن نوعی ایدئولوژی نیست و این نوع نگاه مانع بزرگ رشد و اعتلای علوم انسانی و اجتماعی در ایران است، ولی هم‌زمان باید مراقب بود که در مقابله با این نوع نگاه به دام «نسی‌گرایی» علم رهاپی‌بخش نبقیم. به اعتقاد نویسنده، رشد معرفت پرمحتوا درباره واقعیت است که مهم است نه «معرفت» خودبه‌خودی. این معرفت در جالش با واقعیت‌ها رشد می‌کند. از سوی دیگر علم باید از تکنولوژی جدا شود. هدف در علم شناخت واقعیت و در تکنولوژی رفع نیاز است. معرفت علمی انباشت می‌شود، ولی معرفت تکنولوژیکی ضمنی است و کاربرد آن به توانمندی مهارت کاربران بستگی دارد. از نکاتی که می‌توان بر ویرایش این کتاب خرده گرفت عدم یکدستی در واژگان هم‌معنی در بخش‌های مختلف کتاب است. مثلاً از آنجا که از پیش هم در نوشته‌های پایا معلوم بود ایشان ظاهراً علاقه‌ای به برابرسازی واژه «فناوری» مقابل «تکنولوژی» ندارند و البته در اکثر جاهای متن در کتاب هرجا که قلم خودشان بوده یا مکتوب‌شده گفتارشان، از واژه «تکنولوژی» استفاده کرده‌اند، ولی به باور من در ویرایش نهایی کتاب واژه فناوری در عنوان فصل‌ها، توسط ناشر(ان) جایگذاری شده و بنابراین از یکدستی کتاب کاسته شده است. همین نکته را البته با درجه کمتری از تکرار می‌توان در مورد دو واژه «شناخت» و «معرفت» در متن کتاب دید که مشخص پایا واژه «معرفت» را ترجیح می‌دهد. نکته جالب اما در کتاب، نوع نگاه پایا به مقوله سیاست‌گذاری علمی است. عمده فعالیت‌های اخیر پایا بر فلسفه علم متمرکز است و در همین کتاب نیز در بیشتر بخش‌ها به دفاع از معرفت‌شناسی علم مدرن (به‌عنوان امکان شناخت واقعیت، که ضرورتی ناپدیدانگاشتنی است) در مقابل معرفت تکنولوژیکی (به‌عنوان امکان رفع نیاز بشری) می‌پردازد. ولی نویسنده نوشتار حاضر بر این باور است که چه‌سا به دلیل پیشینه مهندسی خود پایا، او به صورت ناخودگاه طرفدار (شاید شیفته) توسعه تکنولوژیکی به‌عنوان عامل مهم و مؤثر بر توسعه فرهنگ جامعه است. به همین دلیل است که با وجود اصرار بر اهمیت معرفت‌شناسی علم مدرن، از لایه‌لای نوشته‌ها و مقالات و کتاب‌های پایا، سوگیری و اصراری بر اهمیت و ارجحیت «علوم پایه» به‌عنوان خاستگاه و پایگاه علوم مدرن، در برابر معرفت‌شناسی تکنولوژیکی، یافت نمی‌شود.

ادامه در صفحه ۹



گره‌گشایی به شیوه فیلسوفان ومهندسان
علی پایا
ناشر: طرح نقد
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

